

گفتگوی با هادی پاکزاد به بهانه آلبوم تاریکی

آلبوم تاریکی با صدای هادی پاکزاد چند مدتی ایست که روانه بازار موسیقی کشور شده است و در حالی که رسانه‌های رسمی روی خوشی به این آلبوم نشان نداده‌اند، این اثر توانسته در بین مخاطبان موسیقی مخاطبش را پیدا کند و به مرور بیشتر و بیشتر شنیده شود.

به گزارش «موسیقی ما»، هادی پاکزاد شاعر و موزیسینی که از اوایل دهه ۸۰ مشغول فعالیت‌های موسیقی خود می‌باشد و پس از مدت ۱۳ سال نخستین آلبوم مجاز خود را به بازار موسیقی کشور ارائه کرده است. آلبوم تاریکی شامل چهارده قطعه به خوانندگی هادی پاکزاد است که تماما توسط مسعود فیاض‌زاده ساخته و تنظیم شده است که بدون کوچک‌ترین تغییری در متن ترانه‌ها و ساختار موسیقی تمام مجوزهای لازم را از دفتر موسیقی دریافت کرده‌اند. آثار هادی پاکزاد که تماما از سروده‌های خودش است، عموماً سوژه محور و اصطلاحاً کانسپچوال می‌باشند و در این روند بافت موسیقی ویژه‌ای را دنبال نمی‌کند. هرچند عموم آهنگ‌های او در چارچوب موسیقی الکترونیک و آلترناتیو می‌گنجد.

میکس و مس‌تر این آلبوم توسط رامین مظاهری انجام شده است و تمامی مجوزها از طریق نشر موسیقی کوک دریافت شده است و نیز پخش آلبوم بعهدده مرکز پخش موسیقی رها می‌باشد. چند ماه بعد از انتشار این اثر، با هادی پاکزاد درباره جهان بینی‌اش در این اثر، روند شروع به کار، چگونگی انتشار آلبوم رسمی و بازار موسیقی کشور گپ زدیم.

آغاز به کار

بدون شک و بدون اینکه بشود سیستم آموزشی یا خانواده و از این قبیل جریان‌ها را مقصر دانست، زشت‌ترین نقاشی‌ها و بدترین دست خط‌ها را در همه دوران مدرسه و کودکی من داشتم. در آن دوران هنر به عنوان درس به معنی همین دو (نقاشی و خطاطی) بود و من هرگز فکر نمی‌کردم که متعلق به دنیای هنر باشم. اما ادبیات را دنبال می‌کردم. همزمان با ورود به دانشگاه در حدود سال ۷۹ گرایشم به شعر و ادبیات که البته آن زمان بیشتر در حد مطالعات و لذت بردن از این مضامین بود، به گاه‌نوشت‌هایی که هیچ‌گاه تریبونی برای ارائه نداشت و اشعاری در غالب کلاسیک که به نگاه خودم عموماً کپی برداری از شعر کلاسیک معاصر بود، تعمیم پیدا کرد. اما بازهم بیشتر از میل به توسعه، این‌ها نوعی تفریح و خودارضایی روانی بود که احتمالاً هر نوجوان علاقه‌مندی در دورانی تجربه‌اش می‌کند. احتمالاً این طبع بود که من را با عده‌ای از دوستان موزیسین آشنا کرد و در آن سال‌ها جزو معدود افرادی بودند که در شهر من کار موسیقی را به صورت گروهی دنبال می‌کردند. من ساز زدن را با آن دوستان شروع کردم و البته این شروع، کمی دیر بود. اما برای برجسته شدن در نواختن، کمک بسیار بزرگی بود

که بتوانم شعرهایم را به موسیقی وصل کنم و حالا بتوانم به گوش آدم‌ها برسانم. طوری که بعد از یکسال، آوایی را کنار هم چیدم و حالا می‌توانستم ساز بزنم و شعرهایم را بخوانم. این ماجرا اصلا برای من آنقدر جدی نبود که بتوانم با اسطوره‌هایم در شعر و موزیک همذات‌پنداری کنم. پس همچنان به عنوان یک دنبال‌کننده ادامه دادم.

بازی ادامه داشت

سال ۸۱ وقتی بطور کامل اتفاق متوجه شدم که در مشهد استدیویی هست که می‌شود در آن با کیفیت مناسب و همراه چند ساز دیگر به آهنگی پرداخته شود. نطفه این رویا که می‌شود از این کارهای ساده یک ترانه با تنظیم واقعی ساخت در سرم شکل گرفت. با یکی از دوستانم که موزیک را بهتر از من می‌دانست و نوازنده کیبورد بود، شروع به شکل دادن به مجموعه کارهایی که بسیار ابتدایی روی گیتار ساخته بودم، کردیم. در همین بین کاستی که در منزل، از این کارها با امکانات ساده ضبط کرده بودم دست در محیط دانشگاه و میهمانی‌ها می‌چرخید و انگار شنوندگانی که علی‌رغم درک کاستی‌هاش؛ بیشتر متوجه لمس عاطفی آن بودند، پیدا کرده بود. در زمستان ۸۱ این مجموعه در استدیو پیش‌تازان صدا در مشهد ضبط شد و من که حالا ۲۰ ساله بودم راهی تهران شدم تا بتوانم مسیری برای شناخته شدن و شنیده شدن پیدا کنم. مشخص بود که هیچ شرکت و نشر و پخش حاضر به همکاری نشدند و البته من ترجیح می‌دادم این را به حساب اوضاع نابسامان موسیقی آن روزها بگذارم. ولی واقعیت این بود که استاندارد کار برای این ورود کافی نبود. اما از قرار زمان‌بندی خیلی هم بد نبود چون دیگر، کم کم همه افراد به سی دی روی آورده بودند و تکثیر ساده آن به من کمک کرد که همان محصول خام دست به دست به گوش مردم برسد. طوری که ظرف زمان کوتاهی در شهر خودم و سایر شهرها و بیشتر توسط دانشجویها به گوش عده قابل توجهی رسید. نکته دیگر مناسب بودن زمان بندی احتمالا این بود که ما در آن سال‌ها در کشور بیشتر از چند خواننده زیر زمینی نداشتیم. بنابراین ما فرصت شنیده شدن تحت عنوان هیجان انگیز زیر زمینی را پیدا می‌کردیم. بنابراین من هر روز خبر جدیدی از فروخته شدن صدایم در فلان فروشگاه یا شنیده شدنش در فلان میهمانی را می‌شنیدم و حالا برگزاری کنسرت هم در اواخر دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی ساده‌تر شده بود. هرچند با انتصاب آقای احمدی‌نژاد بیش از ۱۰ سال است که استیج را ندیده‌ام...

یک اتفاق بزرگ

آشنایی من در سال ۸۲ با موزیسینی بی‌اغراق بی‌نظیر به نام مسعود فیاض‌زاده، که روح موسیقی آثار مرا عوض کرد و حالا من را از داشتن یک تنظیم کننده خوب برخوردار کرده است، به اجراهایی که در سالهای ۸۲ تا ۸۴ در مشهد برگزار کردیم منجر شد. حالا همه این‌ها به من این جرات و اعتماد به نفس را می‌داد که ادامه‌ای حرفه‌ای در موسیقی داشته باشم. پس از آن اجراها و در طول همه این سال‌ها من بطور منظم در زمستان هر سال چند تراک تحت عنوان آلبومی ضبط می‌کردم و این‌ها نوشته‌های من در طول سال بود که انباشته می‌شد تا در اسفند

برای ضبط نهایی به استدیو بروید و اصولاً بدون کمترین حاشیه‌ای در فضای مجازی قرار می‌گرفت و به گوش طیف کوچک و خاصی که به این روند آشنا بودند می‌رسید و راستش این است که حسی فراتر از ناامیدی؛ شبیه به خداحافظی برای داشتن مجوز رسمی برای آثارم در من وجود داشت که تکلیف من با خودم و شنوندگانم را روشن می‌کرد. اواخر پائیز ۹۳ که با آمدن دولت آقای روحانی کمی فضای فرهنگی پذیراتر شده بود، در یک استدیو مشغول ضبط یکی از همان کارهای زیرامیدی با برنامه‌گذاری بنام رضا کریمی تبار آشنا شدم و ایشان قول مساعدی برای دریافت مجوز آلبوم و اجرای زنده برای کارهای من داد و من فقط یک شرط داشتم و آن اینکه چیزی در اشعار و بافت موزیک تغییر نکند و رضا که از در بیرون می‌رفت، مطمئن بودم که با گفتن این شرط، توافق نانوشت‌های مبنی بر اینکه دیگر همدیگر را نبینیم امضا کردیم! با این حال بعد از چند ماه یک روز به من زنگ زد و گفت مجوز شعرها را گرفته و خب خبر خوب از جنس هنری... حال خوبی بود.

اولویت ترانه و شعر در آثار

وقتی در دوران نوجوانی کارهای پینک فلوید و راجر واترز را می‌شنیدم، پیش و بیش از هر جاذبه‌ای دلم می‌خواست متن‌های آن‌ها را استخراج کنم و آن‌ها را می‌نوشتم و گاهی بدون موزیک برای خودم می‌خواندم. یا فیلم‌هایی را می‌دیدم که کتابشان را قبلاً خوانده بودم؛ تجربه من این بود که هر نوشته در دنیا شرح و حالی دارد که به شما جزئیات و اطلاعاتی می‌دهد که تازه اگر اثر موفق باشد ماکزیمم خروجی‌اش، احساساتی از دسته بندی‌های کلی مثل شادی، غم، عصبانیت و غیره است و نهایتاً شدت و ضعف آن‌ها. اما وقتی شما به آن موزیک اضافه می‌کنید یا تصویر فیزیکی آن را در قالب فیلم می‌سازید شما به چگونگی آن احساسات کلی از طریق شیمی مغز و بدن دست پیدا می‌کنید چون تصویر و موسیقی در شیمی مغز ما در لحظه تاثیر می‌گذارد و ممکن است شما کیفیتی از احساسات را تجربه کنید که هرگز در برجسته‌ترین متون گنج‌انیده نخواهد شد. اما شما در دنیای واقعی هرگز احساسات را به خامی آنچه در متن‌ها می‌یابید زندگی نمی‌کنید و دست کم من چیزهایی می‌نویسم که آن‌ها را واقعاً زندگی کرده‌ام و دوست دارم مخاطبم با همان تستسترون و آدرنالین آن‌ها را تجربه کند.

یک اتفاق

وقتی در جشن رونمایی آلبومم برای اولین بار بعد از سال‌ها با عده‌ای از شنوندگان آثارم روبرو می‌شدم، خانمی جلو آمدند و گفتند مدتی است که من را روی شبکه‌های اجتماعی دنبال می‌کردند و به تازگی متوجه شدند که من اصلاً خواننده‌ام. گفتند فقط نوشته‌های من را در فضای مجازی دنبال می‌کردند و مشابه این اتفاق در طول فعالیت‌های من بسیار بوده که آدم‌ها می‌گفتند که شعرهای کارهایم را دوست دارند. گاهی حس می‌کنم منظورشان این است که احتمالاً مشکلی با بافت موسیقی دارند و محتمل‌تر این است که منظورشان این است که: صدایم را دوست ندارند. بله کارهای من مضمون محور، شعر محور اند. دقیقاً مفهومی که در متن سوال شما هست یعنی

تکیه زیاد آثار روی کلام، روی آثار من صدق می‌کند. اما به این معنی که موسیقی پیرامون یک شعر و کانسپت ساخته می‌شود، مثل موزیک فیلم! یا اینکه صدای خواننده رل آن شعر و یا مضمون را بازی می‌کند، مثل یک مونولوگ. البته اینکه مسعود چه آهنگی برای شعرم می‌نویسد و چقدر خوب و منطبق بر آن است و یا اینکه من چقدر وقت خواندن نقش نوشته‌هایم را خوب بازی می‌کنم، می‌تواند مثل همه آثار هنری دیگر دنیا که منتقدان کیفی و تکنیکی و هم سلیقه‌ای و لمسی خودش را داشته باشد و من می‌پذیرم. اما اگر منظور کسی این باشد که آقا موسیقی مهم‌تر است و یا اصلاً تو خواندن را کنار بگذار کارهایت را بنویس بده دیگری بخواند، بطور واضح رویکرد منتقدانه خوبی نیست و من سخت با هر دو مخالفم.

مارکت موسیقی

این روزها از روزی که ارزان شدن ابزار دیجیتالی به بازار موسیقی ایران کمک کرد که طیف وسیع‌تری از آدم‌ها به فرصت دیده شدن و شنیده شدن دست پیدا کنند، نوعی دموکراسی هنری هم حاکم شد و این وجهی از ماجرا بود که همه دیده‌ایم؛ در مواردی منجر به کشف افراد مستعد و از طرفی هم ممکن است سلیقه گوش و چشم آدم‌ها را خراب، آلوده و با به کم قانع کند که البته به نظم، این اتفاق دوره‌ای است و بزودی بطور طبیعی خودش، خودش را ترمیم می‌کند. اما در طول همین مدت کوتاهی که مارکت موسیقی رسمی را تجربه می‌کنم متوجه جهان موسیقی کوچک هولوگرافیکی با آسیب‌های کاملاً مشابه بقیه سیستم‌های کشورمان شدم، که به دلیل شهودی بودن آن برای دوستان از بسط آن خودداری می‌کنم. من هنوز نتوانستم در ژانر و انتخاب‌های دوستان موزیسین خوبمان در کشور خودم را شنونده، دنبال کننده، یا هوادار کسی بدانم.

منبع: بابازاده، بهمن، 1394، موسیقی ما